

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (1)
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ ءَن تَحِطُ ءَعْمَلُكُمْ وَءَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (2)
إِنَّ الَّذِينَ يَغْضَوْنَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ءَءُولَئِكَ الَّذِينَ ءَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ ءَءَجْرٌ عَظِيمٌ (3)
إِنَّ الَّذِينَ يَنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ ءَءَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (4)
وَ لَوْ ءَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (5)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

- 1 ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید و پیشی مگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.
- 2 ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگوئید (و داد و فریاد ننزید) آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید!
- 3 آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوی خالص نموده ، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است.
- (- 4 ولی) کسانی که تو را از پشت حجرها بلند صدا می زنند اکثرشان نمی فهمند!
- 5 هر گاه آنها صبر می کردند تا خود به سراغشان آئی برای آنها بهتر بود و خداوند غفور و رحیم است. شان نزول:

مفسران برای آیه نخست شاعن نزولهای ذکر کرده اند، و برای آیات بعد شان نزولهای دیگری. از جمله شاعن نزولهای که برای آیه نخست ذکر کرده اند این است که : پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هنگام حرکت به سوی) خیبر (می خواست کسی را بجای خود در) مدینه (نصب کند، عمر شخص دیگری را پیشنهاد کرد آیه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر پیشی مگیرید.

بعضی دیگر گفته اند: جمعی از مسلمانان گاه گاه می گفتند اگر چنین مطلبی درباره ما نازل می شد بهتر

بود، آیه فوق نازل گشت و گفت بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید.

بعضی دیگر گفته اند: آیه اشاره به اعمال بعضی از مسلمانهاست که پاره‌ای از مراسم عبادات خود را پیش از موقع انجام دادند و آیه فوق نازل شد و آنها را از اینگونه کارها نهی کرد. و اما در مورد آیه دوم گفته اند: گروهی از طایفه بنی تمیم و اشراف آنها وارد مدینه شدند هنگامی که داخل مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) گشتند صدا را بلند کرده، از پشت حجره هائی که منزلگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود فریاد زدند: یا محمد اخرج الینا: ای محمد! بیرون بیا! (این سر و صداها و تعبیرات نامؤدبانۀ پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ناراحت ساخت هنگامی که بیرون آمد گفتند آمده ایم تا با تو مفاخره کنیم! اجازه ده تا) شاعر (و) خطیب ما (افتخارات قبیله) بنی تمیم (را بازگو کند پیامبر اجازه داد.

نخست خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طائفه (بنی تمیم) مطالب بسیاری گفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به (ثابت بن قیس) فرمود پاسخ آنها را بده، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد بطوری که خطبه آنها را از اثر انداخت! سپس (شاعر) آنها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت که حسان بن ثابت شاعر معروف مسلمان پاسخ کافی به او داد. در این هنگام یکی از اشراف آن قبیله بنام (اقرع) گفت: این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر، و شاعرش از شاعر ما لایقتر است، و آهنگ صدای آنها نیز از ما برتر می باشد. در این موقع پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای جلب قلب آنها دستور داد هدایای خوبی به آنها دادند آنها تحت تاثیر مجموع این مسائل واقع شدند و به نبوت پیامبر اعتراف کردند. آیات مورد بحث ناظر به سر و صدای آنها در پشت خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. شان نزول دیگری ذکر کرده اند که هم مربوط به آیه اول، و هم آیات بعد است، و آن اینکه: در سال نهم هجرت که (عام الوفود) بود (سالی که هیئتهای گوناگونی از قبائل برای عرض اسلام یا عهد و قرار داد خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیله (بنی تمیم) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدند ابوبکر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد کرد که (یکی از اشراف قبیله) امیر آنها گردد، و عمر پیشنهاد کرد، (اقرع بن حابس) (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود، در اینجا ابوبکر به عمر گفت: می خواستی با من مخالفت کنی؟ عمر گفت: من هرگز قصد مخالفت نداشتم، در این موقع سر و صدای هر دو در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بلند شد، آیات فوق نازل گشت، یعنی نه در کارها بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشی گیرید، و نه در کنار خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر و صدا راه بیندازید.

تفسیر:

آداب حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله)

چنانکه در محتوای سوره اشاره کردیم در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورات انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام) سوره اخلاق (می کند، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته، به دو قسمت از این

دستورات اشاره شده است:

نخست تقدّم نیافتن بر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و دیگری در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر و صدا و قال و غوغا راه نینداختن.

بعد می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید، و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست (یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم).

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر پیشی نگرفتن بر آنها در کارها، و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

گرچه بعضی از مفسران خواسته اند مفهوم آیه را محدود کنند، و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امثال آن بدانند، ولی روشن است که آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و هر گونه پیشی گرفتن را در هر برنامه‌ای شامل می شود.

مسئولیت انضباط (رهروان) در برابر رهبران (آنها) یک رهبر بزرگ الهی ایجاب می کند که در هیچ کار، و هیچ سخن و برنامه، بر آنها پیشی نگیرند، و شتاب و عجله نکنند.

البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آنهاست حتی نباید درباره مسائل بیش از اندازه لازم سؤال و گفتگو کرد، باید گذاشت که رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح کند آنها رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی کند، و نیز اگر کسی سؤال از او می کند نباید دیگران پیشقدم شده، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است.

آیه بعد اشاره به دستور دوم کرده، می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگوئید و داد و فریاد نزنید، آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند مبدا اعمال شما حبط و نابود گردد در حالی که نمی دانید (یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لاتجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون).

جمله اول (لاترفعوا اصواتکم...) اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نکنید، که این خود یک نوع بی ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است. اما جمله (لاتجهروا له بالقول...) ممکن است تاءکید بر همان معنی جمله اول باشد یا اشاره به مطلب تازه ای و آن ترک خطاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) با جمله (یا محمد) و تبدیل آن به (یا رسول الله) است.

اما جمعی از مفسران در تفاوت بین این دو جمله چنین گفته اند: جمله اول، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم سخن می شوند که نباید صدای خود را

از صدای او برتر کنند، و جمله دوم مربوط به موقعی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خاموش است و در محضرش سخن می گویند، در اینحالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند. جمع میان این معنی و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شائن نزول آیه نیز سازگار است.

و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می کند. بدیهی است اگر اینگونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه.

در صورت اول علت حبط و نابودی اعمال روشن است، زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می شود.

و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد، و ما سابقاً در بحث حبط گفته ایم که نابود شدن ثواب بعضی از اعمال به خاطر بعضی از گناهان خاص، بی مانع است، همانگونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است، و دلائل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد، هر چند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه حسنات و سیئات ثابت نشده است، اما در مورد بعضی از حسنات و سیئات مهم، دلائل نقلی وجود دارد و دلیلی هم از عقل بر خلاف آن نیست.

در روایتی آمده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد ثابت بن قیس (خطیب پیامبر (صلی الله علیه و آله) که صدای رسائی داشت گفت: من بودم که صدایم را از صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) فراتر می کردم، و در برابر او بلند سخن می گفتم، اعمال من نابود شد، و من اهل دوزخم! این مطلب به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، فرمود: چنین نیست او اهل بهشت است (زیرا او اینکار را به هنگام ایراد خطابه برای مؤمنان یا در برابر مخالفان که اداء یک وظیفه اسلامی بود انجام می داد).

همانگونه که عباس بن عبد المطلب نیز در جنگ حنین به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با صدای بلند فراریان را دعوت به بازگشت نمود.

آیه بعد برای تاءکید بیشتر روی این موضوع پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می کنند، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رعایت می نمایند چنین بیان می کند: آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوا خالص و گسترده ساخته و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است (ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم). (یغضون (از ماده) غض) (بر وزن حظ) به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صدا است، و نقطه مقابل آن خیره نگاه کردن، و صدا را بلند نمودن است.

(امتحان (از ماده) امتحان (در اصل به معنی ذوب کردن طلا

و گرفتن ناخالصی آن است ، و گاه به معنی گسترده چرم نیز آمده ، ولی بعدا در معنی آزمایش به کار رفته است ، مانند آیه مورد بحث ، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقوی است.

قابل توجه اینکه : در آیه قبل تعبیر به) نبی (شده ، و در اینجا تعبیر به) رسول الله ، (و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خود چیزی ندارد، او فرستاده خدا و پیام آور او است ، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است ، و رعایت ادب نسبت به او رعایت نسبت به خداوند است.

ضمنا تعبیر) مغفرة (به صورت نکره ، برای تعظیم و اهمیت است ، یعنی خداوند آمرزش کامل و بزرگ نصیبشان می کند، و بعد از پاک شدن از گناه اجر عظیم به آنها عنایت می فرماید، زیرا نخست شستشوی از گناه مطرح است ، سپس بهره مندی از پاداش عظیم الهی . آیه بعد برای تاءکید بیشتر، اشاره به نادانی و بیخردی کسانی می کند که این دستور الهی را پشت سر می افکنند، و چنین می فرماید) : کسانی که تو را از پشت حجرهها بلند صدا می زنند اکثرشان عقل و خرد ندارند) ! (ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون).

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت ادب نکند، و با صدای بلند و نامؤدبانه ، همچون اعراب) بنی تمیم (پشت خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیاید، و فریاد زند: یا محمد! یا محمد! اخراج الینا و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدینوسیله ایذاء و آزار نماید. اصولا هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر میرود بر ادب او افزوده می شود، زیرا) ارزشها (و ضدارزشها (را بهتر درک می کند، و به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بیخردی است ، یا به تعبیر دیگر بی ادبی کار حیوان و ادب

کار انسان است ؟

تعبیر به) اکثرهم لایعقلون (غالب آنها نمی فهمند) یا به خاطر این است که اکثر در لغت عرب گاه به معنی) همه (می آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می برند که حتی اگر یک نفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود، گوئی خداوند با این تعبیر می فرماید: من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می کنم ، پس شما چرا رعایت نمی کنید؟ و یا اینکه به راستی در میان آنها افراد عاقلی بوده اند که روی عدم توجه و یا عادت همیشگی صدا را بلند می کردند، قرآن از این طریق به آنها هشدار می دهد که عقل و فکر خود را به کار گیرند، و ادب را فراموش نکنند.

(حجرات (جمع) حجره (در اینجا اشاره به اطاقهای متعددی است که در کنار مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای همسران او تهیه شده بود، و در اصل از ماده حجر (بر وزن اجر) به معنی منع است ، زیرا) حجره (مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است ، و تعبیر به) وراء (در اینجا به معنی بیرون است ، از هر طرف که باشد، زیرا در حجره های پیامبر به مسجد گشوده می شد، و افراد نادان و عجول گاه در برابر در حجره می آمدند و فریاد یا محمد! می زدند قرآن آنها را از

این کار نهی می کند.

در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل این معنی می افزاید: اگر آنها صبر می کردند تا خود بیرون آئی ، و به سراغشان روی برای آنها بهتر بود) (و لو انهم صبروا حتی تخرج اليهم لكان خيرا لهم). درست است که عجله و شتاب گاه سبب می شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبائی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش و اجر عظیم است ، و مسلما این بر آن برتری دارد.

و از آنجا که افرادی نا آگاهانه قبلا مرتکب چنین کاری شده بودند، و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می افتادند، قرآن به آنها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید: و خداوند غفور و رحیم است) (و الله غفور رحيم). نکته ها:

1- ادب برترین سرمایه است

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت آداب ، و بر خورد تواءم با احترام و ادب با همه کس ، و هر گروه ، وارد شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می شود.

1- علی (علیه السلام) می فرماید: الادب حلل مجددة) : رعایت ادب همچون لباس فاخر و زینتی و نو است.

و در جای دیگر می فرماید: الادب یغنی عن الحساب) : ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع!

قیل و ما هن یا ابن رسول الله ؟

قال : الدین و العقل و الحیاء و حسن الخلق و حسن الادب:

پنج چیز است که در هر کس نباشد صفات و امتیازات قابل ملاحظه ای نخواهد داشت.

عرض کردند: ای فرزند رسول الله آنها چیست ؟

فرمود: دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب.

و نیز در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: لا یطمعن ذو الکبر فی الثناء الحسن ، و لا الخب فی کثرة الصدیق ، و لا السیء الادب فی الشرف:

(افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر از سوی مردم داشته باشند و نه افراد نیرنگ باز انتظار کثرت دوستان ، و نه افراد بی ادب انتظار شرف و آبرو).

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می کنیم می بینیم که دقیقترین نکات مربوط به ادب را حتی با افراد کوچک رعایت می کردند.

اصولاً دین مجموعه ای است از آداب : ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، ادب در مقابل استاد و معلم ، و پدر و مادر، و

عالم و دانشمند.

حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد خداوند با آن مقام عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می گوید: آداب را کاملا رعایت می کند!

جائی که چنین است تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

در حدیثی می خوانیم: (هنگامی که آیات آغاز سوره مؤ منون نازل شد، و یک سلسله آداب اسلامی را به آنها دستور داد، از جمله مسأله خشوع در نماز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که قبلا به هنگام نماز گاه به آسمان نظر می افکند دیگر سر بر نمی داشت ، و دائما به زمین نگاه می فرمود.)

در مورد پیامبر خدا نیز این موضوع تا آن حد مهم است که قرآن صریحا در آیات فوق می گوید صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) کردن و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن موجب حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است.

روشن است تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) کافی نیست ، بلکه امور دیگری که از نظر سوء ادب همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز در محضرش ممنوع است ، و به اصطلاح فقهی در اینجا باید الغاء خصوصیت و (تنقیح مناط (کرد، و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود.

در آیه ۶۳ سوره نور نیز می خوانیم: لاتجعلوا دعاء الرسول كدعاء بعضكم بعضا که جمعی از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند: هنگامی که پیامبر را صدا می زنید با ادب و احترامی که شایسته او است صدا کنید نه همچون صدا زدن یکدیگر.)

جالب اینکه قرآن در آیات فوق رعایت ادب را در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشانه پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوی ، و سبب آموزش و اجر عظیم می شمرد، در حالی که بی ادبان را همچون چهار پایان بی عقل معرفی می کند!

حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده گفته اند مراحل پائینتر، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می شود، مسلمانان موظفند در برابر آنها نیز آداب را رعایت کنند.

البته در برابر امامان معصوم (علیهم السلام) این مسأله روشنتر است ، حتی در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده می خوانیم: هنگامی که یکی از یاران با حالت جنابت خدمتشان رسید امام (علیه السلام) بدون مقدمه فرمود:

اما تعلم انه لا ینبغي للجنب ان یدخل بیوت الانبیاء؟!

(آیا تو نمی دانی که سزاوار نیست) جنب (وارد خانه پیامبران شود)؟!)

و در روایت دیگری تعبیر به) ان بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لا یدخلها الجنب (شده است ، که هم خانه پیامبران را شامل می شود و هم خانه فرزندان آنها را.

کوتاه سخن اینکه مسأله رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می شود، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم از شکل تفسیر

آیات بیرون می رویم ، در اینجا این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیهم السلام) در رساله حقوق در مورد رعایت ادب در برابر استاد پایان می دهیم ، فرمود:

(حق کسی که ترا تعلیم و تربیت می دهد این است که او را بزرگ داری ، مجلسش را محترم بشمیری ، به سخنانش کاملاً گوش فرادهی ، و رو به روی او بنشینی ، صدايت را از صدای او برتر نکنی ، و هر گاه کسی از او سؤال کند تو مبادرت به جواب نمائی ، در محضرش با کسی سخن نگوئی ، و نزد او از هیچکس غیبت نکنی ، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی ، عیوبش را مستور داری ، و فضائلش را آشکار سازی ، با دشمنانش همنشین نشوی ، و دوستانش را دشمن نداری ، هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می دهند که تو به سراغ او رفته ای و برای خدا از او علم آموخته ای نه برای خلق خدا.)

2- بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

جمعی از علماء و مفسران گفته اند: آیات مورد بحث همانگونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زمان حیاتش منع می کند، بعد از وفاتش را نیز شامل می شود. اگر منظور آنها شمول عبارت آیه است ، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله) است ، زیرا می گوید: صدای خود را برتر از صدای او نکنید (و این در حالی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید. ولی اگر منظور مناط و فلسفه حکم است که در این گونه موارد روشن است و اهل عرف الغای خصوصیت می کنند، تعمیم مذکور بعید به نظر نمی رسد، زیرا مسلم است هدف در اینجا رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدس پیامبر (صلی الله علیه و آله) است ، بنابراین هر گاه بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوعی هتک و بی احترامی باشد بدون شک جائز نیست ، مگر اینکه به صورت اذان نماز، یا تلاوت قرآن ، یا ایراد خطابه و امثال آن بوده باشد که در اینگونه موارد، نه در حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) ممنوع است و نه در ممات او. در حدیثی در اصول کافی از امام باقر (علیه السلام) درباره ماجرای وفات امام حسن مجتبی (علیه السلام) و ممانعتی که از سوی عایشه (در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عمل آمد و سر و صداهائی که بلند شد می خوانیم: امام حسین (علیه السلام) به آیه) یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی... (استدلال فرمود، و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این جمله را نقل کرد: ان الله حرم من المؤمنین امواتا ما حرم منهم احياء: (خداوند آنچه را از مؤمنان در حال حیات تحریم کرده در حال مماتشان نیز تحریم کرده است.) این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است.

3- انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

مسئله مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی رسد و اگر بخواهند کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند به طور خودسرانه عمل کنند شیرازه کارها به هم می ریزد، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند. بسیاری از شکستها و ناکامیها که دامنگیر جمعیتها و گروهها و لشکرها شده از همین رهگذر بوده

است ، و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا بعد از او چشیده اند که روشنترین آنها داستان شکست احد به خاطر بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.

قرآن مجید این مسأله فوق العاده مهم را در عبارات کوتاه آیات فوق به صورت جامع و جالب مطرح ساخته ، می گوید: یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله .

وسعت مفهوم آیه چنانکه گفتیم به قدری زیاد است که هر گونه (و) تقدم (و) تاخر (و) گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می شود.

با اینحال در تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) موارد زیادی دیده می شود که افرادی بر فرمان او پیشی گرفتند، یا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپیچی نمودند و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند، از جمله اینکه:

1- هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای فتح مکه حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) ماه مبارک رمضان بود، جمعیت زیادی با حضرت بودند، گروهی سواره و گروهی پیاده ، وقتی به منزلگاه (کراع الغمیم) رسید دستور داد ظرف آبی آوردند و حضرت (صلی الله علیه و آله) روزه خود را افطار کرد، همراهان نیز افطار کردند، ولی عجب اینکه جمعی از آنها بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشی گرفتند و حاضر به افطار نشدن و بر روزه خود باقی ماندند، پیامبر آنها را عصاة یعنی جمعیت گنه کاران (نامید.

2- نمونه ای دیگر در داستان (حجة الوداع) در سال دهم هجرت اتفاق افتاد، که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد منادی ندا کند، هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده باید نخست (عمره) بجا آورد و از احرام بیرون آید، سپس مراسم حج را انجام دهد، و اما آنها که قربانی همراه خود آورده اند (و حج آنها حج افراد است) باید بر احرام خود باقی بمانند، سپس افزود اگر من شتر قربانی نیاورده بودم عمره را تکمیل می کردم ، و از احرام بیرون می آمدم.

ولی گروهی از انجام این دستور سر باز زدند و گفتند چگونه ممکن است پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر احرام خود باقی بماند، و ما از احرام بیرون آئیم ؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم در حالی که قطره های آب غسل (جنابت) از ما فرو می ریزد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این تخلف و بی انضباطی سخت ناراحت شد و آنها را شدیداً سرزنش کرد.

3- داستان تخلف از لشکر (اسامه) در آستانه وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) معروف است که حضرت به مسلمانان دستور داد که به فرماندهی (اسامه بن زید) برای جنگ با رومیان آماده شوند، و به مهاجران و انصار فرمود با این لشکر حرکت کنند.

شاید می خواست به هنگام رحلتش مسائلی که در امر خلافت واقع شد

تحقق نیابد و حتی تخلف کنندگان از لشکر اسامه را لعن فرمود، اما با این حال گروهی از حرکت سر باز زدند به بهانه اینکه در این شرایط خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تنها نمی گذاریم.

و اعلموا ان فيكم رسول الله لو يطيعكم في كثير من الامر لعنتم ولكن الله حبيب الايمان و
زينه في قلوبكم و كره فيكم الكفر و الفسوق و العصيان اولئك هم الراشدون (7)
فضلا من الله و نعمه و الله عليم حكيم (8)

ترجمه:

- 6- ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید.
- 7- و بدانید رسول خدا در میان شما است، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده، و آنرا در دلهایتان زینت بخشیده، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است کسانی که واجد این صفاتند هدایت یافتگانند.
- 8- خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده، و خداوند دانا و حکیم است.

شان نزول:

برای نخستین آیه مورد بحث دو شاعن نزول در تفاسیر آمده است که بعضی مانند طبرسی در) مجمع البیان (هر دو را ذکر کرده اند، و بعضی مانند) قرطبی (و) نور الثقلین (و) فی ظلال القرآن (تنها به یکی اکتفا کرده اند.

نخستین شاعن نزولی که غالب مفسران آن را ذکر کرده اند این است که آیه یا ایها الذین آمنوا ان جائکم...درباره) ولید بن عقبه (نازل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را برای جمع آوری زکات از قبیله) بنی المصطلق (اعزام داشت، هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول الله (صلی الله علیه و آله) می آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی از آنجا که میان آنها و) ولید (در جاهلیت خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده اند.

خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت (بی آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! (و می دانیم امتناع از پرداخت زکات یکنوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می شد، بنابراین مدعی بود آنها مرتد شده اند.)!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند، آیه فوق نازل شد (و به مسلمانان دستور داد که هرگاه فاسقی خبری آورد درباره آن تحقیق کنید.) بعضی نیز بر آن افزوده اند که بعد از اخبار) ولید (درباره ارتداد قبیله) بنی المصطلق (پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خالد بن ولید بن مغیره دستور داد به سراغ قبیله) بنی المصطلق (رود، ولی فرمود شتابزده کاری انجام مده.

(خالد (شبان به نزدیکی قبیله رسید، و ماموران اطلاعاتی خود را برای تحقیق فرستاد، آنها خبر آوردند که بنی المصطلق به اسلام کاملاً وفا دارند، و صدای اذان و نماز آنها را با گوش خود شنیده اند، صبحگاهان) خالد (شخصاً به سراغ آنها آمد، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت و ماجر را به عرض رسانید، در این

هنگام آیه فوق نازل شد و به دنبال آن پیامبر می فرمود: التانی من الله ، و العجله من الشيطان! درنگ کردن و تحقیق از سوی خدا است و عجله از شیطان است!

شان نزول دیگری که فقط بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند این است که آیه در مورد (ماریه (همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) (مادر ابراهیم) نازل شد، زیرا خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کردند که او پسر عمویی دارد که گاه و بیگاه به سراغش می آید (و روابط نامشروعی در میان است) پیامبر علی (علیه السلام) را فراخواند فرمود: برادر من! این شمشیر را بگیر اگر او را نزد (ماریه) یافتی به قتل برسان.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) عرض کرد: ای رسول خدا! من مأمورم که مانند (سکه تفتیده) دستور شما را پیاده کنم، یا اینکه شخص حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند؟ (با تحقیق بیشتر انجام وظیفه کنم).

فرمود: نه! بر اساس اینکه حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند عمل کن. علی (علیه السلام) می فرماید: شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او آمدم، دیدم نزد ماریه است شمشیر را کشیدم او فرار کرد و از نخلی بالا رفت، و سپس خود را از بالا به زیر افکند، در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلاً عضو جنسی ندارد، خدمت پیامبر آمدم و ماجرا را شرح دادم پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود خدا را شکر که بدی و آلودگی و اتهام را از دامن ما دور می کند.

تفسیر:

به اخبار فاسقان اعتنا نکنید!

در آیات گذشته سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پیشوایشان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، و دو دستور مهم در آن آمده بود: نخست پیشی نگرفتن بر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دیگر رعایت ادب به هنگام سخن گفتن و صدا زدن در محضر او.

آیات مورد بحث ادامه وظائف امت در برابر این رهبر بزرگ است و می گوید هنگامی که اخباری را خدمت او می آورند باید از روی تحقیق باشد، و اگر شخص فاسقی خبر از چیزی داد بدون تحقیق نپذیرند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای پذیرش آن تحت فشار قرار ندهند. نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید: (یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا).

سپس به علت آن اشاره کرده می افزاید: مبادا در صورت عمل کردن

بدون تحقیق به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید! (ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین).

همانگونه که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به گفته (ولید بن عقبه) عمل می فرمود و با طایفه (بنی المصطلق) به عنوان یک قوم مرتد پیکار می کرد فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می آمد.

از لحن آیه بعد چنین استفاده می شود که جمعی اصرار بر این پیکار داشتند قرآن می گوید:

این کار شایسته شما نیست، این عین جهالت و نادانی است و سرانجامش ندامت و پشیمانی خواهد بود.

جمعی از علمای علم اصول برای حجیت خبر واحد به این آیه استدلال کرده اند، چرا که آیه می گوید: تحقیق و تبیین در خبر (فاسق) لازم است، و مفهوم آن این است که اگر شخص عادل (خبری دهد بدون تحقیق می توان پذیرفت.

ولی به این استدلال اشکالات فراوانی کرده اند که از همه مهمتر دو ایراد است، بقیه اهمیت چندانی ندارد: نخست اینکه استدلال فوق متوقف بر قبول حجیت مفهوم وصف (است در حالی که معروف این است که مفهوم وصف حجت نیست.

دیگر اینکه علتی که در ذیل آیه آمده است آنچنان گسترده است که خبر (عادل (و) فاسق) هر دو را شامل می شود، زیرا عمل به خبر ظنی هر چه باشد احتمال پشیمانی و ندامت دارد.

و اما این هر دو اشکال قابل حل است، زیرا مفهوم وصف و هر قید دیگر در مواردی که به اصطلاح منظور بیان قیود یک مسأله و مقام احتراز است حجت می باشد و ذکر این قید (قید فاسق) در آیه فوق طبق ظهور عرفی هیچ فایده قابل ملاحظه ای جز بیان حجیت خبر عادل ندارد.

و اما در مورد تعلیلی که ذیل آیه آمده است ظاهر این است که هر گونه عمل به ادله ظنیه را شامل نمی شود، بلکه ناظر به مواردی است که در آنجا عمل، عمل جاهلانه یا سفیهانه و ابلهانه است، چرا که در آیه روی عنوان جهالت (تکیه شده، و می دانیم غالب ادله ای که تمام عقلای جهان در مسائل روزمره زندگی روی آن تکیه می کنند دلائل ظنی است (از قبیل ظواهر الفاظ، قول شاهد، قول اهل خبره، قول ذو الید و مانند اینها).

معلوم است که هیچیک از اینها جاهلانه و سفیهانه شمرده نمی شود، و اگر احیاناً مطابق با واقع نباشد مسأله ندامت نیز در آن مطرح نیست چون یک راه عمومی و همگانی است.

به هر حال به عقیده ما این آیه از آیات محکمی است که دلالت بر حجیت خبر واحد (حتی در موضوعات) دارد، و در این زمینه بحثه ای فراوانی است که اینجا جای شرح آن نیست.

بعلاوه نمی توان انکار کرد که مسأله اعتماد بر اخبار موثق اساس تاریخ و زندگی بشر را تشکیل می دهد، به طوری که اگر مسأله حجیت خبر عادل یا موثق از جوامع انسانی حذف شود بسیاری از میراثهای علمی گذشته، و اطلاعات مربوط به جوامع بشری، و حتی مسائل زیادی از آنچه امروز در جامعه خود با آن سر و کار داریم به کلی حذف خواهد شد، و نه تنها انسان به عقب باز می گردد، بلکه گردش چرخهای زندگی فعلی او نیز متوقف خواهد شد. لذا اجماع همه عقلا بر حجیت آن است و شارع مقدس نیز آن را (و) قولاً (و) عملاً (امضا فرموده است.

ولی به همان اندازه که حجیت خبر واحد ثقه به زندگی سامان می بخشد، تکیه بر اخبار غیر موثق

بسیار خطرناک ، و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه ها است ، مصائب فراوانی به بار می آورد، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می اندازد، و انسان را به بیراهه و انحراف می کشاند، و به تعبیر جالب قرآن در آیه مورد بحث سرانجام مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که ساختن خبرهای دروغین و تکیه بر اخبار غیر موثق یکی از حربه های قدیمی نظامهای جبار و استعماری است که به وسیله آن جو کاذبی ایجاد کرده ، و با فریب و اغفال مردم ناآگاه آنها را گمراه می سازند، و سرمایه های آنها را به تاراج می برند.

اگر مسلمانان دقیقا به همین دستور الهی که در این آیه وارد شده عمل کنند و خبرهای فاسقین را بدون تحقیق و تبیین نپذیرند از این بلاهای بزرگ مصون خواهند ماند.

این نکته نیز قابل توجه است که مسأله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است ، منتها گاهی این وثوق از ناحیه اعتماد به) شخص خبر دهنده (حاصل می شود، و گاه از قرائن دیگری از بیرون ، لذا در پارهای از موارد با اینکه گوینده خبر فاسق است ما به خبر او اطمینان پیدا می کنیم.

بنابراین این وثوق و اعتماد از هر راهی حاصل شود، خواه از طریق عدالت و تقوا و صداقت گوینده باشد، و یا از قرائن خارجی ، برای ما معتبر است ، و سیره عقلا که مورد امضای شرع اسلام قرار گرفته ، نیز بر همین اساس است.

به همین دلیل در فقه اسلامی می بینیم بسیاری از اخباری که سند آنها ضعیف است ، به خاطر اینکه مورد عمل مشهور (قرار گرفته ، و آنها از روی قرائنی به صحت خبر واقف شده اند معیار عمل قرار می گیرد، و بر طبق آن فتوا می دهند.

به عکس گاه اخباری نقل شده که گوینده آن شخص معتبری است ولی قرائنی از خارج ما را نسبت به آن خبر بدبین می سازد، اینجاست که چارهای از رها کردن آن نداریم ، هر چند گوینده آن شخص عادل و معتبری است.

بنابراین معیار در همه جا اعتماد به خود) خبر (است ، هر چند عدالت و صداقت راوی غالبا وسیله ای است برای این اعتماد اما یک قانون کلی نیست (دقت کنید).

در آیه بعد برای تاءکید مطلب مهمی که در آیه گذشته آمده ، می افزاید) : بدانید رسول الله در میان شماست ، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد (و اعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم).

این جمله چنانکه جمعی از مفسران هم گفته اند نشان می دهد که بعد از خبر (ولید (از مرتد شدن طایفه) بنی المصطلق (جمعی از مسلمانان ساده دل و ظاهر بین به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فشار می آورند که بر ضد طایفه مزبور اقدام به جنگ کند. قرآن می گوید: از خوشبختی شما این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان شما است ، و رابطه با او عالم وحی بر قرار است ، و هر گاه خط و خطوط انحرافی در میان شما پیدا شود از این طریق شما را آگاه می سازد.

ولی او رهبر است انتظار نداشته باشید که از شما اطاعت کند، و دستور بگیرد، او نسبت به شما از هر کس مهربانتر است ، برای تحمیل افکار

خود به او فشار نیاورید که این به زیان شما است.

در دنباله آیه به یکی دیگر از مواهب بزرگ الهی به مؤمنان اشاره کرده می فرماید (لکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده ، و آن را در دلهايتان زينت بخشیده) (و لکن الله حب الیکم الايمان و زينه فی قلوبکم).

(و به عکس کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است) (و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان).

در حقیقت این تعبیرات اشاره لطیفی است به قانون) لطف (آنهم) لطف تکوینی.

توضیح اینکه : وقتی شخص حکیم کاری را می خواهد تحقق بخشد زمینهای آن را از هر نظر فراهم می سازد، این اصل در مورد هدایت انسانها نیز کاملاً صادق است.

خدا می خواهد همه انسانها - بی آنکه تحت برنامه جبر قرار گیرند - با میل و اراده خود راه حق را بپویند، لذا از یکسو ارسال رسل می کند، و انبیا را با کتابهای آسمانی می فرستد، و از سوی دیگر) ایمان (را محبوب انسانها قرار می دهد، آتش عشق حقیقی و حقیقتی را در درون جانها شعله ور می سازد، و احساس نفرت و بیزارى از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دلها می آفریند.

و به این ترتیب هر انسانی فطرتاً خواهان ایمان و پاکی و تقوا است و بیزار از کفر و گناه. ولی کاملاً ممکن است در مراحل بعد این آب زلالی که از آسمان خلقت در وجود انسانها ریخته شده ، بر اثر تماس با محیطهای آلوده ، صفای خود را از دست دهد، و بوی نفرتانگیز گناه و کفر و عصیان گیرد.

این موهبت فطری انسانها را به پیروی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تقدم نیافتن بر او دعوت می کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که محتوای این آیه با مسأله مشورت هرگز منافات ندارد، زیرا هدف از شوری (این است که هر کس عقیده خود را بیان کند، ولی نظر نهائی با شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) است ، چنانکه از آیه شوری نیز همین استفاده می شود. به تعبیر دیگر: شوری مطلبی است ، و تحمیل فکر و عقیده کردن مطلب دیگر، آیه مورد بحث تحمیل فکر را نفی می کند نه مشورت را.

در اینکه منظور از فسوق (در آیه فوق چیست ؟ بعضی آن را تفسیر به کذب و دروغ کرده اند، ولی با توجه به گسترش مفهوم لغوی آن ، و عدم وجود قید در آیه ، هر گونه گناه و خروج از طاعت را شامل می گردد، بنابراین تعبیر به) عصیان (بعد از آن به عنوان تاءکید است ، همانگونه که جمله (زينه فی قلوبکم) (آن را در دل شما زينت داده) تاءکیدی است بر جمله حب الیکم الايمان (ایمان را محبوب شما قرار داد).

بعضی فسوق (را اشاره به) گناهان کبیره (می دانند، در حالی که عصیان را اعم دانسته اند، ولی این تفاوت نیز دلیلی ندارد.

به هر حال ، در پایان آیه به صورت یک قاعده کلی و عمومی می فرماید: کسانی که واجد این

صفتاند (ایمان در نظرشان محبوب و مزین ، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است) هدایت یافتگانند (اولئک هم الراشدون).

یعنی اگر این موهبت الهی (عشق به ایمان و نفرت از کفر و گناه) را حفظ کنید، و این پاکی و صفای فطرت را آلوده نسازید، رشد و هدایت بیشک در انتظار شماست.

قابل توجه اینکه : جمله های قبل به صورت خطاب به مؤمنین بود، اما این جمله از آنها به صورت غایب یاد می کند، این تفاوت تعبیر ظاهرا برای این است که نشان دهد این حکم اختصاص به یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) ندارد، بلکه یک قانون همگانی است که هر کس در هر عصر و زمان صفای فطرت خویش را حفظ کند اهل نجات و هدایت است.

آخرین آیه مورد بحث این حقیقت را روشن می سازد که این محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان از مواهب بزرگ الهی بر بشر است.

می فرماید (این فضلی است از ناحیه خداوند، و نعمتی است که بر شما ارزانی داشته ، و خداوند دانا و حکیم است) (فضلا من الله و نعمه و الله علیم حکیم).

آگاهی و حکمت او ایجاب می کند که عوامل رشد و سعادت را در شما بیافریند، و آن را با دعوت انبیا همهانگ و تکمیل سازد، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند.

ظاهر این است که (فضل) و (نعمت) هر دو اشاره به یک واقعیت است ، و آن مواهبی است که از ناحیه خداوند به بندگان اعطا می شود، منتها فضل از این نظر بر آن اطلاق می شود که خدا به آن نیاز ندارد، و نعمت از این نظر که بندگان به آن محتاجند، بنابراین به منزله دو روی یک سکه اند.

بدون شک علم خداوند به نیاز بندگان ، و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات ، ایجاب می کند که این نعمتهای بزرگ معنوی ، یعنی محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان را به آنها مرحمت کند.

نکته ها:

(هدایت الهی (و) آزادی اراده)

آیات فوق ترسیم روشنی از دیدگاه اسلام در زمینه مسأله (جبر و اختیار (و) هدایت و اضلال) است ، زیرا این نکته را به خوبی آشکار می کند که کار خداوند فراهم آوردن زمینه های رشد و هدایت است.

از یکسو (رسول الله) (صلی الله علیه و آله) را در میان مردم قرار می دهد، و قرآن که برنامه هدایت و نور است نازل می کند، و از سوی دیگر (عشق به ایمان (و) تنفر و بیزارى از کفر و عصیان (را به عنوان زمینه سازی در درون جانها قرار می دهد ولی سرانجام تصمیم گیری را به خود آنها واگذار کرده ، و تکالیف را در این زمینه تشریح می کند.

طبق آیات فوق عشق به ایمان ، و تنفر از کفر، در دل همه انسانها بدون استثنا وجود دارد، و اگر کسانی این زمینه ها را ندارند از ناحیه تربیتهای غلط و اعمال خودشان است ، خدا در دل هیچکس (حب عصیان (و) بغض ایمان (را نیافریده است.

- 2 رهبری و اطاعت

این آیات بار دیگر تاءکید می کند که وجود رهبر الهی (برای نمو و رشد یک جمعیت لازم است ، مشروط بر اینکه) مطاع (باشد نه) مطیع (پیروان خود، فرمان او را بر دیده گذارند نه اینکه او را برای اجرای مقاصد و افکار محدود خود تحت فشار قرار دهند.

نه تنها در مورد رهبران الهی این اصل ثابت است که در مسأله مدیریت (و فرماندهی) همه جا این امر باید حکومت کند.

حاکمیت این اصل نه به معنی استبداد رهبران است ، نه ترک شوری ، چنانکه در بالا نیز اشاره شد.

- 3 ایمان نوعی (عشق) است نه تنها درک عقل

این آیات در ضمن اشاره ای است به این حقیقت که ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است ، هر چند از استدلالات عقلی ریشه گیرد، و لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا حب و بغض از ایمان است ؟ در جواب فرمود:

(و هل الايمان الا الحب و البغض؟! ثم تلا هذه الآية: حبب اليكم الايمان و زينه في قلوبكم و كره اليكم الكفر و الفسوق و العصيان اولئك هم الراشدون:

آیا ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است؟! سپس امام (علیه السلام) به آیه (مورد بحث) استدلال فرمود که می گوید: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد، و آنرا در دلهایتان تزیین کرد، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگانند.)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) چنین آمده است:

و هل الدين الا الحب؟ :!آیا دین چیزی جز محبت است؟! سپس به چند آیه از قرآن مجید از جمله آیه مورد بحث استدلال فرمود، و در پایان اضافه

کرد:

الدين هو الحب ، و الحب هو الدين) : دین محبت است و محبت دین است.!

ولی بدون شک این محبت - چنانکه گفتیم - باید از ریشه های استدلالی و منطقی نیز سیراب گردد و بارور شود.

آیه و ترجمه

و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاءصلحوا بينهما فان بغت احدهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغى حتى تفيء الى امر الله فان فاءصلحوا بينهما بالعدل و اعسطوا ان الله يحب المقسطين (9)

نما المؤمنون اخوة فاءصلحوا بين اخويكم و اتقوا الله لعلكم ترحمون (10)

- 9 هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد، هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد.
- 10 مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابراین میان دو برادر خود صلح برقرار سازید، و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیات آمده است که میان دو قبیله (اوس (و خزرج) (دو قبیله معروف مدینه) اختلافی افتاد، و همان سبب شد که گروهی از آن دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند! (آیه فوق نازل شد و راه برخورد با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت).

بعضی دیگر گفته اند: دو نفر از انصار (با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: من حقم را به زور از تو خواهم گرفت، زیرا جمعیت قبیله من زیاد است! و دیگری گفت: برای داوری نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله) می رویم. نفر اول نپذیرفت، و کار اختلاف بالا گرفت، و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند آیات فوق نازل شد (و وظیفه مسلمانان را در برابر اینگونه اختلافات روشن ساخت).

تفسیر:

مؤمنان برادر یکدیگرند

قرآن در اینجا به عنوان یک قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می گوید:

(هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید) (و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما).

درست است که (اقتتلوا (از ماده) قتال (به معنی جنگ است، ولی در اینجا قرائن گواهی می دهد که هرگونه نزاع و درگیری را شامل می شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد، بعضی از شأن نزولها که برای آیه نقل شده بود نیز این معنی را تأیید می کند.

بلکه می توان گفت اگر زمینه های درگیری و نزاع فراهم شود فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکشهایی که مقدمه نزاعهای خونین است واقع گردد اقدام به اصلاح طبق این آیه لازم است، زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق القاء خصوصیت می توان استفاده کرد.

به هر حال، این یک وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسؤلیت قائل باشند، نه به صورت تماشاجی مانند بعضی بیخبران بی تفاوت از کنار این صحنه ها بگذرند.

این نخستین وظیفه مؤ منان در برخورد با این صحنه ها است.

سپس وظیفه دوم را چنین بیان می کند: «و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم، و تسلیم پیشنهاد صلح نشد، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگرد و گردن نهد» (فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله).

بدیهی است که اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود بر گردن خود او است، و به اصطلاح خونشان هدر است، هر چند مسلمانند، زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤ منین روی داده است.

به این ترتیب، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است، و این در صورتی است که مسأله از طرق مسالمت آمیز حل نشود.

سپس به بیان سومین دستور پرداخته، می گوید: «و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح برقرار سازید» (فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل).

یعنی تنها به درهم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند، بلکه این پیکار باید زمینه ساز صلح باشد، و مقدمه ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانائی کند برمی خیزد و نزاع را از سر می گیرد.

بعضی از مفسران از تعبیر (بالعدل) استفاده کرده اند که اگر در میان این دو گروه حقی پایمال شده، یا خونی ریخته شده که منشاء درگیری و نزاع گشته است، باید آنهم اصلاح شود، و گرنه (اصلاح بالعدل) نخواهد بود.

و از آنجا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از دو طایفه متخاصم متمایل می سازد، و بی طرفی داوران را نقض می کند قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده که: «قسط و عدل و نفی هرگونه تبعیض را رعایت کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد» (و اقسطوا ان الله یحب المقسطین).

در آیه بعد برای تاءکید این امر و بیان علت آن می افزاید:

«مؤ منان برادر یکدیگرند، بنابراین در میان دو برادر خود، صلح را برقرار کنید» (انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم).

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می کنید باید در میان مؤ منان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید.

چه تعبیر جالب و گیرائی؟ که همه مؤ منان برادر یکدیگرند و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد.

و از آنجا که در بسیاری از اوقات (روابط (در این گونه مسائل جانشین) ضوابط (می) شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می افزاید: «تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید» (و اتقوا الله لعلکم ترحمون).

و به این ترتیب یکی از مهمترین مسؤلیتهای اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می شود.

نکته ها:

1- شرایط قتلاهل بغی (بغاه)

در فقه اسلامی در کتاب جهاد بحثی تحت عنوان قتال اهل البغی مطرح است که منظور از آن ستمگرانی است که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می کنند، و برای آنها احکام فراوانی است که در آن باب آمده است.

ولی بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است و آن نزاع و کشمکشهایی است که در میان دو گروه از مؤمنان رخ می دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است، و نه قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی، هر چند بعضی از فقها یا مفسران خواسته اند از این آیه در مسأله سابق نیز استفاده کنند

ولی به گفته (فاضل مقداد (در) کنز العرفان (این استدلال خطا است.

چرا که قیام بر ضد امام معصوم موجب کفر است در حالی که نزاع میان مؤمنان تنها موجب فسق است نه کفر، و لذا قرآن مجید در آیات فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام اهل بغی (را نمی توان به اینگونه افراد تعمیم داد.

متأسفانه در فقه بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم، ولی آنچه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر مخصوصاً اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است می توان استفاده کرد

(احکام (زیر است:

الف - اصلاح در میان گروههای متخاصم مسلمین یک امر واجب کفائی است.

ب - برای تحقق این امر باید نخست از مراحل ساده تر شروع کرد و به اصطلاح قاعده (الاسهل فالاسهل (را رعایت نمود، ولی چنانچه مفید واقع نشود مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز بلکه لازم است.

ج - خونهای باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می شود و اموالی از آنها که از بین می رود هدر است، زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب واقع شده است، و اصل در اینگونه موارد عدم ضمان است.

د - در مراحل اصلاح از طریق گفتگو اجازه حاکم شرع لازم نیست، اما در مرحله شدت عمل، مخصوصاً آنجا که منتهی به خونریزی می شود بدون اجازه حکومت اسلامی و حاکم شرع جائز نیست، مگر در مواردی که دسترسی به هیچوجه نباشد که در اینجا عدول مؤمنین و افراد آگاه تصمیم گیری می کنند.

ه- در صورتی که طایفه باغی و ظالم خونی از (گروه مصلح (بریزد و یا

اموالی را از بین ببرد به حکم شرع ضامن است، و در صورت وقوع قتل عمد حکم قصاص جاری است، و همچنین در مورد خونهایی که از طایفه مظلوم ریخته شده و اموالی که تلف گردیده حکم ضمان (و) قصاص (ثابت است، و اینکه از کلمات بعضی استفاده می شود

که بعد از وقوع صلح طایفه باغی و ظالم در برابر خون‌ها و اموالی که به هدر رفته مسئولیتی ندارند، چرا که در آیه مورد بحث به آن اشاره نشده، درست نیست، و آیه درصدد بیان همه این مطلب نمی باشد، بلکه مرجع در اینگونه امور سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است. و - چون هدف از این پیکار و جنگ وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است، بنابراین در این جنگ مسأله اسیران جنگی، و غنائم، مطرح نخواهد بود، زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند، ولی اسیر کردن موقت برای خاموش ساختن آتش نزاع مانعی ندارد، اما بعد از صلح بلافاصله اسیران باید آزاد شوند.

ز - گاه می شود که هر دو طرف نزاع باغی، ظالمند، اینها گروهی از قبیله دیگر را کشته و اموالی را برده اند و آنها نیز همین کار در مورد قبیله اول انجام داده اند، بی آنکه بمقدار لازم برای دفاع قناعت کنند، خواه هر دو به یک مقدار بغی و ستم کنند یا یکی بیشتر و دیگری کمتر.

البته حکم این مورد در قرآن مجید با صراحت نیامده، ولی حکم آن را می توان از طریق الغاء خصوصیت از آیه مورد بحث دریافت، و آن اینکه وظیفه مسلمین این است که هر دو را صلح دهند، و اگر تن به صلح ندادند با هر دو پیکار کنند تا به فرمان الهی گردن نهند، و احکامی که در بالا درباره باغی و متجاوز گفته شد در مورد هر دو جاری است.

در پایان این سخن باز تاءکید می کنیم که حکم این باغیان از کسانی که قیام بر ضد امام معصوم یا حکومت عادل اسلامی می کنند جدا است، و گروه اخیر احکام سختتر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی (در) کتاب الجهاد (آمده است).

2- اهمیت اخوت اسلامی

جمله) انما المؤمنون اخوة (که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا، عمیق، مؤثر و پرمعنی.

دیگران وقتی می خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان (رفیق) یاد می کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیکترین پیوند دو انسان با یکدیگر آنهم پیوندی براساس مساوات و برابری، مطرح می کند، و آن علاقه دو برادر نسبت به یکدیگر است.

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر احساس عمیق برادری می کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب.

در مراسم حج (که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک کاملاً محسوس است و صحنه ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را به حکم یک خانواده می داند، و همه را خواهر و برادر

یکدیگر خطاب کرده ، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند.

در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تاءکید فراوان شده ، و مخصوصا جنبه های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پر محتوای زیر را از نظر می گذرانیم:

1- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است : المسلم اخو المسلم ، لا یظلمه ، و لا یخذله ، و لا یسلمه) : مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی کند، دست از یاریش بر نمی دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه و آله) نقل شده : مثل الاخوین مثل الیدین یغسل احدهما الاخر) : دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می شوید) ! (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می کنند.

3- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: المؤمن من اخو المؤمن ، کالجسد الواحد، اذا اشتکی شیئا منه وجد الم ذلک فی سائر جسده ، و ارواحهما من روح واحدة) : مؤ من برادر مؤ من است ، و همگی به منزله اعضاء یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را مانند قرار، و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده.

4- در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : المؤمن من اخو المؤمن من عینه و دلیلہ ، لا یخونه ، و لا یظلمه ، و لا یغشه ، و لا یعده عدۃ فیخلفه) : مؤ من برادر مؤ من است و به منزله چشم او و راهنمای او است هرگز به او خیانت نمی کند، و ستم روا نمی دارد، با او غش و تقلب نمی کند، و هر وعده ای را به او دهد تخلف نخواهد کرد.

در منابع حدیث معروف اسلامی روایات زیادی در زمینه حق مؤ من بر برادر مسلمانش ، و انواع حقوق مؤ منین بر یکدیگر، و ثواب دیدار برادران مؤ من و مصافحه ، و معانقه ، و یاد آنها کردن ، و قلب آنها را مسرور نمودن ، و مخصوصا بر آوردن حاجات مؤ منان و کوشش و تلاش در انجام این خواسته ها، و زدودن غم از دلها و اطعام ، و پوشاندن لباس و اکرام و احترام آنها وارد شده است که بخشهای مهمی از آن را در) اصول کافی (در ابواب مختلف تحت عناوین فوق می توان مطالعه کرد.

5- در پایان این بحث به روایتی اشاره می کنیم که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره حقوق سی گانه مؤ من بر برادر مؤ منش نقل شده که از جامعترین روایات در این زمینه است:

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) : للمسلم علی اخیه ثلاثون حقاً، لا برأئۃ له منها الا بالاداء او العفو. یغفر زلته ، و یرحم عبرته ، و یستر عورته ، و یقبل عثرته ، و یقبل مغدرته ، و یرد غیبۃ ، و یدیم نصیحتہ ، و یحفظ خلته ، و یرعی ذمتہ ، و یعود مرضہ.

و یشهد میتہ ، و یجیب دعوتہ ، و یقبل ہدیثہ ، و یکافا صلته ، و یشکر نعمتہ و یحسن نصرتہ ، و یحفظ حللته ، و یقضى حاجته ، و یشفع مسألتہ ، و یسمت عطستہ.

و یرشد ضالته ، و یرد سلامه ، و یطیب کلامه ، و بیر انعامه ، و یصدق اقسامه ، و یوالی ولیه ، و لا یعادیه ، و ینصره ظالما و مظلوما: فاما نصرته ظالما فیرده عن ظلمه ، و اما نصرته مظلوما فیعینه علی اخذ حقه ، و لا یسلمه و لا یخذله ، و یحب له من الخیر ما یحب لنفسه ، و یکره له من الشر ما یکره لنفسه

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه از آن حاصل نمی کند مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر مسلمان او:

لغزشهای او را ببخشد، در ناراحتیها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، همواره خیرخواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عبادت کند، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود.

دعوت او را اجابت کند، هدیه او را بپذیرد، عطای او را جزا دهد، نعمت او را شکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را برآورد، برای خواسته اش شفاعت کند، و عطسه اش را تحیت گوید.

گمشده اش را راهنمایی کند، سلامش را جواب دهد، گفته او را نیکو شمرد انعام او را خوب قرار دهد، سوگندهایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد خواه ظالم باشد یا مظلوم : اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند.

او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آنچه را از نیکیها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، و آنچه از بدیها برای خود نمی خواهد برای او نخواهد.

و به هر حال یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر مساءله یاری کردن و اصلاح ذات البین است به ترتیبی که در آیات و روایت فوق آمده (در زمینه اصلاح ذات البین بحث دیگری در جلد هفتم صفحه ۸۳ به بعد ذیل آیه یک سوره انفال داشتیم).